

سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و چریکهای فدائی خلق ایران.

در شرایطی که یاس و نومیدی سراسر جامعه را فرا گرفته بود، وضعیتی که از نظر جامعه‌شناسان خطرناک‌ترین دوره برای اضمحلال و فروپاشی بنیان‌های سیاسی، مبارزاتی و فرهنگی و هنری و اخلاقی هر جامعه در چنین شرایطی است. در شرایطی که کارگران و زحمتکشان پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد بسیاری از تشکلات و رهبران خود را از دست داده بودند. دیکتاتور فراری هم با حمایت آشکار امپریالیست‌ها به قدرت باز گشته بود. در شرایطی که اردوگاه روزیونیستی خود را مرکز تغییر و تحولات جهان می‌دانست و در بسیاری از کشورها احزاب برادر را کپی کرده و به ماموریت گماشته بود، تا از راه گذار مسالمت آمیز به آزادی و از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری به سوسیالیسم برسند!! و در شرایطی که به علت قائم به ذات نبودن چنین ارزش‌هایی با ویژه‌گی‌های داخلی ایران و غیر علمی و لاجرم غیر عملی بودن این تئوری‌ها در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی، پس از سرکوب و شکست این احزاب در برخی از کشورها، تعدادی از کادرها و فعالین آنان در زندان‌ها توصیه‌ی توبه را پذیرفته و آزاد شدند، بعدن هم به عملی ستم تبدیل شدند و به هم‌کاری با نهادهای ضد مردمی حکومت تن دادند.

آری در چنین شرایطی سرخوردگی و ترس و قدر قدرتی حاکم از یک طرف و از طرف دیگر عدم هر گونه حرکت انقلابی و نبود یک تشکل کمونیستی و مبارز، جامعه را در یک سکوت رقت بار و قبرستانی فرو برده بود. کارگران و طبقه‌ی محروم جز انباشتن کینه بر روی هم و تلنبار کردن غم در دل خود بدون پیشاهنگ و تشکل چه می‌توانستند بکنند؟ روشنفکران و هنرمندان اما تعدادی رو به آیه‌های آسمانی آوردند و تعدادی دست به تحلیل‌های مشعشعی زدند که هیچ نوری از آن‌ها برای طبقه‌ی کارگر و مردم محروم ساطع نشد.

اما این همه‌ی ماجرا و کل قضیه نبود، بودند نواندیشانی، که در تکاپوی شکستن شب، ایستادن جلوی تندر و روشن کردن خانه بودند، ولی قبل از هر چیز لازم بود گذشته نقد می‌شد، لازم بود علت شکست و نافرجامی تلاش‌ها و از خود گذشتگی طبقه‌ی کارگر و عناصر وفادار به آنان مورد ارزیابی واقع می‌شد؛ آنان که حتا پس از به گل نشستن کشتی حزبشان نشکستند و از منافع تاریخی و طبقاتی طبقه‌ی کارگر دفاع کردند و در مقابل جوخه‌های مرگ سرود رهائی سر دادند؛ ضروری بود به طور دقیق جامعه و ویژه‌گی‌های آن از داخل و از نزدیک مورد تحلیل و ارزیابی علمی قرار می‌گرفت و تئوریزه می‌شد؛ تا از دل آن راه کار عملی و تاثیر گذار و منطبق با شرایط واقعی به دست می‌آمد.

سیاهکل حلقه‌ی مفقوده‌ای بود که پس از چند سال تحقیق و مطالعه‌ی اوضاع ایران از جنبه‌های مختلف از جنگل گیلان سر بر آورد، مبارزه‌ی مسلحانه نتیجه‌ی بی چون چرای سال‌ها جستجو بود، که به عنوان پاسخ به یک ضرورت مشخص تاریخی به عنوان هم استراتژی هم تاکتیک تئوریزه شده بود و مشعل راه کسانی شد، که چریکهای فدائی خلق ایران نام گرفتند.

اکنون دیگر ریشه در خاک بود، این تئوری آیه‌ای ملکوتی و نازل شده از دور دست‌ها نبود، هیچ کس آن را برای کسانی دیگری دیکته نکرده بود، باور به آن ذره به ذره در دل و جان تدوین کنندگانش جاری شده بود و به همین اعتبار می‌توانست توان آتش سنگین و قدرت اجرائی شگفت‌انگیزی داشته باشد؛ در صف مقدم‌اش همان کسانی اولین شلیک را کردند، که الفبای آن را با قلم توانای خود بر

سفیدی کاغذ ثبت کرده و در کتابی به نام "مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به چاپ رسانده بودند، کتابی که شد مانیفست تمام گروه‌های پراکنده‌ای که هر کدام جداگانه به این نتیجه رسیدند و در زمان کوتاهی همه در یک تشکیلات واحد، متحد و یک پارچه شدند.

شعله‌ی سیاهکل شب تاریک وطن را روشن کرد و حتا به خارج از مرزها هم رسید. نور و روشنایی همیشه مایه‌ی امید است، نوید گرمی و روزی‌ی و رهائی می‌دهد، توجه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند، خبر از پایان یخ بن‌دان و سرما و رخوت و در خود فرو رفتن می‌دهد. نهال مبارزه‌ی مسلحانه با تدوین ثنوری آن در زمین مناسب ایران کاشته شده بود. اکنون دیگر با اعتماد بنفس کامل، بی‌هراس از داس دشمن با تمام توان می‌شد وارد عمل مبارزاتی شد، زیرا از درخت به بار نشست‌ه‌ی این نهال، اگر تمام شاخ و برگ‌اش را نیز بزنند تنه‌ی آن قوی و تنومندتر می‌گردد و بیش از پیش جوانه می‌زند. آری این رود را دیگر سر ایستادن نیست. هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشند و باز - این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست. هر تفنگی که از دست چریکی بر زمین می‌افتاد ده‌ها دست آمده‌ی برداشتن‌اش بودند.

آری، چریک‌های فدائی خلق ایران، بار دیگر حماسه سازان تاریخ دلاوری‌های بابک و مازیار و مانی و مزدک شدند، نام‌شان خوش بر دل پیر و جوان نشست، آوازه‌ی بی‌باکی و جان بازی‌شان زمزمه‌های شور انگیز انسان‌های شریفی شد که دل در گرو رهائی انسان داشتند و آنان که هنرمند به معنی واقعی و مردمی کلمه بودند به راستی که سنگ تمام گذاشتند. در کنار شلیک مسلسل هر چریکی، سرودی نو سرودند و در مقابل مقاومت و پایداری هر چریکی در زندان، قصیده و قصه‌هایی چنان زیبا ساخته و پرداخته کردند، که بر کام جوانان و سایر آزادی خواهان چونان شرابی ناب بود، که در سر، شور مبارزه و در دل، عشق به رهائی مردم محروم را بارور می‌کرد و طولی نمی‌کشید که همین سرایندگان و خوانندگان امروز شلیک کنندگان فردا بودند.

همان طور که ترس و ناامیدی و بی‌چشم اندازی برای هر جامعه خطر تحکیم ظلم و ستم و استبداد و دیکتاتوری را طولانی می‌کند، در مقابل، امید به فردای روشن و فضای تسلیم ناپذیری و بی‌باکی و جو مبارزه‌ی انقلابی علاوه بر این که دل و دستگاه حکومت دیکتاتوری را به لرزه در می‌آورد، وجود نیروهای بلاقوه را به فعل در آورده و با حضور پر شور آنان افق‌های روشنی را در چشم انداز مردم قرار می‌دهد.

با ارزیابی نظامی، از سیاهکل به هیچ جا نمی‌توان رسید، سیاهکل زنگ بزرگ خون را به صدا در آورد؛ تا تمام آنچه را امید و آرزو بود که در بالا بر شمردیم تحقق بخشد. اکنون طبقه‌ی کارگر خود را دارای یک بازوی مسلح قوی و بسیار جدی می‌دانست، رؤیای هر جوان مبارز، هر انسان آزادی خواه پیوستن به صفوف چریک‌های فدائی خلق ایران بود، ترس از دل مردم رمیده بود، قدرت حاکم را به هیچ می‌پنداشتند. هر روز که قدم به خیابان می‌گذاشتند منتظر دستی بودند تا بر شانه‌هاشان بنشیند و آنان را دعوت به هم کاری با چریک‌های فدائی خلق ایران کند. هر روز دنبال خیرهای جدید و عملیات جدید چریک‌ها بودند، بعد از هر عملیات موفق و یا فرار هر چریک از دامگاه دشمن دل‌شان غنچ می‌رفت و می‌گفتند: باز چریک‌ها گل کاشتند، و برای‌شان از صمیم قلب آرزوی موفقیت و پیروزی‌های روزافزون می‌کردند.

در چنین شرایطی و با ویژه‌گی‌های فرهنگ سنتی جامعه، البته برخی داستان‌ها از سوی مردم جنبه افسانه پیدا می‌کردند و مردم آرزو و امیدها و شاید انتظارات خود را از رزمندگان فدائی توقع داشتند،

مثلن: چریکها همه جا هستند و هیچ جا نیستند. صفتی که مذهبی‌ها برای خدا قائلند. یا چریک‌ها یلانی هستند که یک تن از آن‌ها صد نفر از مزدوران دشمن را حریف است، حتا گلوله به آنان کارگر نیست. و در مقابل، چریکهای فدائی خلق ایران هم پس از به خون خفتن هر چریک فدائی با انتشار زندگی‌نامه‌ی او سعی می‌کردند با یک چنین افسانه‌سازی‌هایی مقابله کنند و نشان دهند، که چریکها نیز جوانانی معمولی و عادی هستند و تنها تفاوت آنان با دیگران آگاهی طبقاتی و اعتقاد راسخشان به مبارزه و راهی است که داوطلبانه پیش گرفته‌اند، به همین دلیل، چنین دلاورانه تا پای جان با دشمن می‌جنگند، این امر بخصوص، وقتی اهمیت پیدا می‌کرد که، شیر زنان و دخترانی با خلق حماسه‌های بی‌نظیر با دشمن تا دندان مسلح پنجه در پنجه می‌شدند و یک ذره کوتاه نمی‌آمدند و کم هم نمی‌آوردند. دژخیمان در هراس از این ببرهای بی‌باک و پر کینه، از تاثیر دلیری شیر زنان در بین مردم و جوانان چنان به وحشت می‌افتادند که هذیان می‌گفتند و وقیحانه اعلام می‌کردند: اینان مرد هستند که لباس زنانه می‌پوشند!!

بدین جهت بود که حماسه‌ی سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و چریکهای فدائی خلق ایران عرصه‌های نوینی را در مبارزه‌ی طبقاتی در ایران پدید آوردند، و تحولی بنیادی را از چگونگی اهداف، اشکال و روش مبارزه، (هم استراتژی هم تاکتیک) و دامن زدن به عمل انقلابی (پراتیک) و کار آگاه‌گرانه (تأثیرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اخلاق انقلابی) را تولید و در جامعه جاری ساختند، که تا پیش از این به آن شکل خود ویژه تجربه نشده بود.

چریکهای فدائی خلق ایران خود را مارکسیست می‌دانستند، اما مارکس برای آنان یک پیغمبر بی‌خطا نبود و مارکسیسم را اندیشه‌ی جزمی و آیه‌هایی از پیش تعیین شده برای همه چیز نمی‌دانستند. بلکه آنچه برای آنان مهم بود مضمون علمی و طبقاتی - تاریخی این تئوری ظفر نمون بود، مبنی بر این که استثمار انسان از انسان ننگ جامعه‌ی بشری است و باید برچیده شود، برای برچیدن آن نیاز به، مبارزه‌ی طبقاتی، قهر انقلابی، ایجاد تشکل طبقاتی و سرنگونی بورژوازی از طریق انقلاب قهرآمیز و در نهایت لغو مالکیت خصوصی برابرار تولید و برچیدن بساط دولت و برابری انسان است.

سیاهکل اعلام فاز نوینی از مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی مسلحانه به مثابه قهر انقلابی و چریکهای فدائی خلق ایران به عنوان تشکل طبقاتی پا به عرصه وجود گذاشتند، تا در ادامه به همان نتایج مطلوبی برسند که فلسفه‌ی علمی مارکسیسم ترسیم کرده است. حال این که در این پروسه چه اتفاقاتی افتاد، که در جریان مبارزه‌ی طبقاتی در هر جامعه‌ای بی‌تردید اتفاق می‌افتد بحثی است دراز دامن و مفصل، که در حوصله‌ی این متن نیست.

توضیحات فوق یک سوی ماجراست، سوی دیگر نیز واقعیتی انکار ناپذیر است، که از طرفی شب پرستان همواره از پایان شب در هراسند، جرقه‌ی سیاهکل که به حریقی عظیم تبدیل شده بود، خواب از چشم ستمگران ربوده و چونان آبی بود که به لانه‌ی مورچگان ریخته شد؛ از طرف دیگر اپورتونیست‌ها و عافیت طلبانی نیز بودند که از سیاهکل نیز می‌هراسیدند، زیرا آنچه که تا کنون تئوری بافی کرده و به نام مارکس و کمونیسم سعی کرده بودند به خورد مردم بدهند پنبه شده بود و مشت آنان و اربابان روزیونیست‌شان را به یک باره برای مردم باز کرده بود.

حکومت وقت، رژیم دست‌نشانده‌ی شاهنشاهی و وابسته به امپریالیسم، سلطنت را ودیعه‌ای الهی و شاه را سایه‌ی خدا بر روی زمین معرفی می‌کرد؛ دکان دین هم به وسیله‌ی ملاها و آیت‌الله‌های دین فروش و

ریا کار آنان را یاری می‌کردند. تا پرده بر روی واقعیت‌های نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزم در ایران بکشند و جنایات آنان را از دیده‌ی مردم پنهان نگه دارند. از این جهت سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و چریک‌های فدائی خلق ایران را، دشمن خدا، دین خدا، بنده‌ی خدا و سایه‌ی خدا جار می‌زدند!!

اپورتونیست‌ها اما ابتدا سعی کردند حماسه‌ی سیاهکل را یک اتفاق کوچک جلوه داده و به بیگانه و دست داشتن خارجی‌ها نسبت دهند، اما با گسترش مبارزه‌ی مسلحانه و خوش نشستن چریک‌های فدائی خلق ایران بر دل و جان کارگران و مردم ستم دیده و شهرت و آوازه‌ی دلیری‌شان در سرتاسر ایران و پس از به خون خفتن رزمندگان چریک فدائی و پخش زندگی‌نامه‌ها و دفاعیات پر شور آنان در بیدادگاه‌های نظامی و پایداری و مقاومت‌های غیر قابل تصور در زیر شکنجه و در شکنجه‌گاه‌ها و سر بلند و سرود خوان در جوخه‌های مرگ ایستادن باعث شد کارگران و زحمتکشان اکنون دیگر خوب آنان را بشناسند، زیرا به نیکی در میان آنان زیسته و با آنان کار کرده و رنج کشیده بودند و از پاکترین و فداکارترین فرزندان همین آب و خاک و آفتاب بودند.

اپورتونیست‌ها که متوجه این حقیقت شدند و دیدند در مقابل این فرزندان راستین خلق دارند آب در هاون می‌کوبند. سعی کردند از در دیگری وارد شوند؛ که از موضع قلبی‌شان بسیار زشت‌تر و غیر انسانی‌تر و ضد انقلابی‌تر بود؛ اپورتونیست‌ها ریاکارانه به ستایش از فداکاری و دلیری چریک‌ها برخاستند؛ اما این به ظاهر آب گوارائی بود که به سم دشمنی با مشی انقلابی آلوده شده بود، اپورتونیست‌هایی که هر روز رنگ عوض می‌کردند، ضمن ستایش از بی‌باکی و جانفشانی رزمندگان فدائی ولی کینه توزانه خط و مشی انقلابی آنان را در لفافه‌ی غیر مارکسیستی و ماجراجویانه و آنارشستی و ناروندیکی و جدا از توده تبلیغ و رد می‌کردند و در نهایت به خیال خودشان مثلن مبارزه‌ی ایدئولوژیک (بخوانید دشمنی ایدئولوژیک) می‌کردند و با سوء استفاده از گفته‌های لنین و برداشت‌های وارونه از نظریات آن فرزانه مبارزه‌ی مسلحانه را چپ روی و بیماری کودکی تحلیل می‌کردند. اما اگر تا کنون کسی توانسته با کوبیدن آب در هاون از آن کره بگیرد، اپورتونیست‌ها هم از اعمال کثیف خود توانستند نتیجه بگیرند. سرمدار این شیوه‌های اپورتونیستی حزب خائن توده بود، که سایر اپورتونیست‌ها هم هر کدام به نوبت و با اشکال دیگر هم زمان یا بعدن آن را نشخوار می‌کردند. اما این در هم بر روی آنان بسته ماند و در دیگری را زدند، که با هزار افسوس آن در بر روی‌شان گشوده شد.

نفوذ نفری و نظری به درون سازمان، بدون کوچکترین باور و اعتقادی به خط و مشی آن، از طریق کسانی که در تدوین تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه هیچ نقشی نداشتند؛ اما به دلایلی که فرصت باز کردن آن در این مجال نیست، در رهبری سازمان جا خوش کردند. البته این ادعا یا بهتر است بگویم این استدلال اگر سالیان پیش مطرح می‌شد مثلن قبل از قیام ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ یا حتی چند سال پس از آن شاید معقول به نظر نمی‌رسید و بیشتر به تئوری توطئه نسبت‌اش می‌دادند؛ ولی اکنون با اعتراف همان عناصر نفوذی، قبول این استدلال خیلی راحت و ساده شده است. آن جا که یکی از آنان می‌گوید: وقتی هنوز با سازمان در ارتباط نبودم و کتاب مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به دستم رسید، بیشتر از چند صفحه آن را نتوانستم بخوانم آن را بسیار نازل و با ادبیاتی بسیار در سطح پائین دیدم. - جمله نقل به معنی و از حافظه است. - این شخص با چنین برداشتی از معتبرترین اثر تئوریک سازمان و بدون کوچکترین باوری به آن وارد سازمان می‌شود و بعد از قیام سخنگوی آن می‌شود. اکنون تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!! اما خب دیری نپائید که او مکنونات قلبی‌اش را که

اخیرن بیان کرده است بر زبان بیاورد و بگوید: اگر در جایی باشم و کسی از دری در آید و از انقلاب سخن بگوید من از در دیگر، آن جا را ترک می‌کنم. این است چهره‌ی غیر انقلابی اپورتونیسیم.

یا آن دیگری که پلیدی‌اش بر خاص و عام شهره است و لقب شخص اول سازمان را دوره‌ای با خود یدک کشیده است و سازمان محبوب مردم را در پیشگاه منفورترین حکومت قرن قربانی کرد؛ به صراحت می‌گوید: صحبت از انقلاب یک حرف ضد انقلابی است. اما اینان با این همه فاصله گرفتن یا بهتر است بگویم با ترک مشی و تئوری و عمل انقلابی چریکهای فدائی خلق ایران، پس چرا باز دست از سوء استفاده از نام فدائی بر نمی‌دارند؟ و این جاست که فقط با درک درست از اپورتونیسیم و تهی بودن از اخلاق انقلابی این بی‌پرنسیبی قابل فهم می‌شود.

آری امروز، سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و چریکهای فدائی خلق ایران، نه با شمارش تعداد آغازگران آن و نه با تحلیل نظامی و نه با کاریکاتوری از مارکسیسم و حرافی در فلسفه قابل تبیین است؛ بلکه از جنبه‌ی پاسخ به یک ضرورت تاریخی و درک درست موقعیت و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و انطباقِ خلاقِ مارکسیسم با وضعیت جامعه‌ی ایران قابل درک و تحلیل است؛ از این منظر است که درس‌های تاریخی و آموختنی بسیار دارد، از تجارب و منطق نگاه و عمل انقلابی آنان می‌شود برای بسیج کارگران و زحمتکشان و توده‌ای کردن مبارزه در جهت پیشبرد امر انقلاب استفاده کرد.

یکی از پیچیده‌ترین علوم علم مبارزه‌ی طبقاتی است؛ یکی از مشکل‌ترین وظایف مبارزاتی، چگونگی شروع درست آن است از طریق پیشاهنگ، و توده‌ای کردن مبارزه برای سرنگونگی بورژوازی و انقلاب کارگری و سوسیالیستی است. سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و چریکهای فدائی خلق ایران قدم‌های بسیار بلند و محکم و استوار در این زمینه‌ها را برداشته‌اند، از همین جهت و با نگاه به نقش و جایگاه بلند تاریخی آنان است، که باید عزیز و گرامی داشته شوند و مورد تقدیر و سپاس قرار بگیرند.

با نگاهی کوتاه به برخی موضع‌گیری‌ها بر اساس باور به همان خط و مشی (مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) در رابطه با رژیم وابسته به امپریالیزم جمهوری اسلامی، در همان ابتدای به قدرت رسیدن آن است، که می‌توان به عمق مضمون و ارزیابی کمونیستی از آن صمیمانه اندیشید و به تعمق نشست، زیرا در آن شرایط صرف نظر از اپورتونیسیت‌ها، بسیاری و شاید بتوان گفت تمام احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و انقلابی در یک سر در گمی گنگ و بی‌عملی به سر می‌بردند.

گرامی باد یاد و خاطره‌ی به خون خفته‌گان و حماسه سازان سیاهکل!

زنده باد مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیزم، پیروز باد انقلاب!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیزم جمهوری اسلامی!

نابود باد امپریالیزم و جنگ‌های ویرانگرانه‌اش!